

<p>         می و در دو جوان بطرای          پستنده با او یکی تنو          از آن شست موی می شست          جانان روی سرای بی          دیدار سایه گشته بی          زان زبان شیرین پیش          ز پیش اندرون رفت غایب          جمع رهنمان شیر بر شکر          پیکری از آن کان          پدید بر پای آن دیر          پستان جیخ از دست          پزگت و زخم نامدار          کوفتین چرا ایستگدی          تو خیزد کجوی و اندر کار          که هم نیک آن دو جوان          همیشه شادان تمام و خست          همان چرخیزی که بد کسره          که دوی می پسند و درون          زول رخ و ناله بشکیم          که آغاز و فوجم کاران          بدین و فداوان گشت ای          که فوجم تو رخ یاد بی          بر نام و یاد و پنهان          که شام و بداران یک          که پدا شو و مرد و دارگر       </p>	<p>         و زانجا یاد سپرده سرای          چنان شاکت کاید تور اندون          بشکیر مرد و زور و اوماد          چند تا با و جایی رسید          به نکت بجز کید پرچ          چو باغ شیندرب ز غافل          خود آمد بجای که بوخت          سوی خانه آب شد آب در          بنام شیندرب اکار زان          بنام شست از آن کسیر          بخور و اندکی فی مالک          بره گشت بنام کین سوار          جماعت ز شاکت چو ریشی          بره گشتی خود وقت این سوار          از جمیع دگریند شیندرب          از آن گشت یعنی ز شاکت          یکی زان زبان مرد از بره          چو شاکت در آفتاب          بوانگ گشت رتوی غیم          زن کم سخن گشت ای کوست          زن کید ای گشت کای کیدی          ای نام و زوی هند بر سبک          زن کتین را با لوسک          پرا ندیشند زان سخن شایر          و رشتی کم زین سخن کای       </p>	<p>         و زان سر شاکت هم نام          شد از موی پالیزا چون شاکت          بگوید دل در دوزان است          بریکو تا زور بر گشت کرم          ز بهرام خنر و پوینت سید          تواریخ چون زور شیندرب          چو شاکت زاری کجای حال          بهرام بر آستین کرد یاد          سرانکه که پندگی در سرای          کران شود با و دنا شدت          بر و سر کرد و زور و مانع          بیگشت کای کس تیردی          نماند جیخ بهرام شاه          ز شاکت و کسری سنان          بر شاکت پستان کین          بگفتار این زن ز بهر سوار          بر و خایه و زور و سوار          میوه و شادان اع شدت          یکی و پستان کین          ازین شاکت زار و شاکت          و کرد و جوی نیایی کس          ز دیوان زار و زار          که ناموش کند و روش و روش          ز شاکت جبار از شیندرب          که از زور کسری نام پستان       </p>	<p>         بران بر دگریت بسیار          چو سوزی و زکندش از کدشت          بریند که اندر جان او است          همی ز شاکت بر لطف نام نرم          زنی بر کنت و بر پوی          عین کنت ز کای زور و سوار          بدو شک کار و سبک حال          حصیری کس تیر و بال شاکت          که این در اول نام کجای          شد شاه بهرام و بوخت          بیا و روجی نهاد و است          چو از خواب پدا شد زان          تن سرکشان و زور و فراه          نزاری کس و دیرم زمان          ز پستان سر و با و دوان          بر گشت شاکت هم بهرام کای          بیا و روجی شاکت سوار          چو بهرام دست از خورشید          بدو شاه کت ای کس          بتو اسپستان کردم بلبر          بدو کوشه ام نیست بس          همیشه که از و ان بود          بوشند ز بهر و دم چ شیندرب          ز نیایی بود کای کیدی          بل کنت پستان زیندرب       </p>
---	---	---	---

خجوان